

در پاسخ به مقاله " ما بزرگ شده ایم آقای بیات زاده "

## آقای بهنود، حتماً اطلاع دارید که " افراد بزرگ "

### با مسئولیت عمل می کنند!

( ۴ )

... این سؤال در مقابل آقای مسعود بهنود قرار دارد که ، چرا و بچه دلیل باید بر گذشته آقای دکتر عباس (ملک زاده ) میلانی سرپوش گذاشت ؟

کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی - اتحاد ملی ، یک تشکیلات علنی و پلورالیستی بود و اسراری نداشت که جواسیس " ساواک " ، آنرا افشاء کنند!



جالب اینکه آقای بهنود که بخاطر کمک به نگارش یک زندگینامه جدید سیاسی ، برای آقای داریوش همایون ، از جوّ ضد مذهبی که جناح تمامیت خواه رژیم برهبری مقام رهبری جمهوری اسلامی ، آیت الله سید علی خامنه ای ، در اثر اعمال و کردار خود در بین مردم ایران بوجود آورده اند ، و روز بروز بخاطر حفظ و گسترش منافع جناحی خود، آنرا تشدید می کنند، علیه "مذهبی" بودن جلال آل احمد دست به تبلیغات زد ، در حالیکه خود در اوائل انقلاب ، یعنی ۹ سال پس از مرگ جلال آل احمد در مجله فردوسی، در مقاله ای تحت عنوان "چطور ما مخالف شدیم" ، بدفاع از "مظهر عدل اسلام علی" و " نهضت ما حسینی " ، پرداختند . بدون اینکه در هنگام نگارش مقاله اخیر خود در وصف " تجدد و مدرنیسم " آقای داریوش همایون ، باین مسئله هم فکر کنند ، مگر بیچاره جلال آل احمد چیز دیگری ، جز این نوع مسائل ، که ایشان در مجله فردوسی نوشتند ، می گفت ؟ وانگهی محتوی نظرات جلال آل احمد چه تفاوت کلی با نظرات نیروهای معروف به "ملی - مذهبی" و یا افرادی همچون سید محمد خاتمی و در واقع "روشنفکران و نیروهای دینی" ، طرفدار "مردم سالاری دینی" ، دارد ؟

در آنزمان در ایران هنوز، کمتر کسی به ارزش " جدائی مذهب از دولت " ، بعنوان یکی از پیش فرضهای تحقق "نظام دموکراسی" ، اعتقاد داشت و در رابطه با آن مسئله، روشنگری و تبلیغ می کرد. البته بودند افراد و سازمان هایی که مذهب را بطور کلی نفی می کردند و " نظام دموکراسی " حاکم بر کشورهای غربی را "دموکراسی بورژوائی" ، تلقی می نمودند و آنرا تائید نمی کردند!



۷ - نوشته گذشته را با نقل قولی از مقاله آقای بهنود در رابطه با کتاب های " آکادمیک " و خبر از فروش چندین هزار نسخه کتاب معمای هویدا ، بقلم آقای دکتر عباس میلانی ، پایان دادم .

در سال گذشته با یکی از دوستان تلقنی صحبت می کردم ، در حین صحبت به ایشان یاد آور شدم که آیا مصاحبه آقای دکتر عباس میلانی را که در هفته نامه کیهان - چاپ لندن ، درج شده

است خوانده است؟ چون آقای دکتر میلانی در مصاحبه ای با آقای حسین مهری از "وطن پرستی شاه"، آنهم بعنوان فردی که در دوران رژیم شاه، نه بعنوان مبلغ آن رژیم، بلکه، شخصی که جزو نیروهای مخالف شاه بوده است، سخن گفته بود. آن دوست محترم بمن گفت، آقای حسین مهری - فردی که مصاحبه رادیویی را با آقای دکتر میلانی در رادیو معروف به رادیو ۲۴ ساعته آقای اسدالله مروتی، صدای ایران، در شهر لوس آنجلس، ترتیب داده بود - از چگونگی جریان دستگیری آقای عباس میلانی از سوی ساواک و همکاری بعدی او با ساواک اطلاع دارد. او می داند که میلانی، یکی از مدیرکل های وزارت آموزش و پرورش بوده است و حتی مأمورین ساواک، او را در دفتر وزیر آموزش و پرورش رژیم شاه - دکتر منوچهر گنجی -، بخاطر فعالیت های دوران جوانی اش در خارج از کشور، بازداشت کرده اند.

آقای دکتر عباس (ملک زاده) میلانی پس از دستگیری از سوی ساواک، قلم خود را در اختیار دستگاه تبلیغاتی ساواک و آقای پرویز ثابتی، قائم مقام ساواک، قرار داد، از جمله "کتابی"، علیه کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی و فعالین سیاسی خارج از کشور، آنهم نه بر پایه اسناد و مدارک، بلکه بر پایه خواست، تمایلات و دستور ساواک، که در واقع چیزی جز شایعات، اتهامات، افترا، بهتان و دروغ نبود، نوشت. [«اسرار فعالیت های ضد ایرانی در خارج از کشور»]

رادیو صدای آلمان، مصاحبه ای در تاریخ ۱۶/۴/۲۰۰۴ با آقای عباس میلانی در رابطه با کتابی که ایشان بنا بر خواست یک مؤسسه دانشگاهی آمریکائی بنام "زندگی نامه دویست نفر و یک نفر" در دست تهیه دارد، ترتیب داده بود. مخبر رادیو صدای آلمان در رابطه با اظهار نظر آقای دکتر عباس میلانی در رابطه با "وطن پرستی شاه" - مطلبی که ایشان در مصاحبه های قبلی خود با رادیوها و تلویزیون های طرفدار نظام پادشاهی بیان کرده بود و من هم به نقل از کیهان چاپ لندن به آن اشاره کردم -، از او، در آن مورد توضیحاتی می خواهد. من آن بخش از گفتگوی جناب دکتر عباس میلانی با رادیو صدای آلمان، که در رابطه با "وطن پرستی شاه" است را، از "سایت اینترنتی دویچه وله" (رادیو صدای آلمان)، در این نوشته نقل می کنم. چون آشنا شدن با اظهارات فردی که گویا نوشته هایش بنا بر اظهارات آقای مسعود بهنود جزو آثار "آکادمیک" (دانشگاهی) است، بی فایده نخواهد بود. چون این گفتار تا حدودی به روشن کردن جوانب بحث و "حکمی" که آقای بهنود در رابطه با کتابهای "آکادمیک" داده اند کمک می کند. سؤال و جواب در آن مصاحبه، تا اندازه ای روشن می کند که آقای دکتر عباس میلانی، در کدام "سکو" قرار دارند و حرکت ایشان به کدام جهت است! - البته اکثر "سایت های اینترنتی" خارج از کشور، مصاحبه آقای دکتر عباس میلانی با دویچه وله را، مجدداً انتشار دادند.

«دویچه وله: فکر می کنم بدون شك یکی از شخصیت های این کتاب [زندگی نامه دویست نفر و یک نفر] اسدالله علم باشد که با یادداشتهایش گوشه های تاریک زندگی و اندیشه محمدرضاشاه را تا اندازه ای روشن کرده است. فکر می کنم شخص خود محمدرضاشاه هم باید در راس این ۲۰۰ شخصیت قرار گیرد، ولی آنطور که شما هم قبلاً در جای دیگری گفته اید، کتاب جداگانه ای برای زندگی نامه شخص شاه در دست تالیف دارید. حالا اگر بخواهیم کمی درباره ی شخصیت شاه صحبت کنیم، من اشاره می کنم به یکی از مصاحبه های شما با یکی از تلویزیون های فارسی زبان آمریکایی که از شما خواسته بودند، شخصیت شاه را در یک جمله بیان کنید و تاجایی که من به یاد دارم، شما فقط گفته بودید که شاه یک وطن پرست بود. حالا سوال من اینجاست که آیا می توان شخصیت شاه را در یک جمله در وطن پرستی خلاصه کرد؟ و بطور کلی این وطن پرستی شاه بر چه سیاقی بود؟

عباس میلانی: من بهیچوجه، هرگز و هیچگاه در يك جمله که بگویم شاه وطن پرست بوده، شاه را خلاصه نکرده ام. در این رابطه شما حتما بخشی از يك جمله را در جایی شنیده اید و می خواهم برای شما کاملا روشن باشد که، من چنین عبارتی را خارج از يك توضیح همراه آن هرگز نگفته ام. برای اینکه به آن ایمان ندارم. هیچ يك نفری را به گمان من نمی شود با يك جمله، يك کلمه توصیف کرد. و گرفتاری تاریخ ما اتفاقا این بوده که سعی کرده ایم آدمها را به يك واژه تقلیل بدهیم و تقسیم بکنیم و به اعتبار آن واژه یا بستاییم آنها را، یا بگویم آنها را.

هر بار که از من درباره شاه پرسیده اند، گفته ام که، به نظر من، ما يك شاه نداریم. چند شخصیت مختلف داریم در چند دوره ی مختلف و در زمینه های مختلف. ما در دوره های مختلف چهره های متفاوتی از این شاه می بینیم. ولی نکته ای که برای من مسجل است، اینست که در تمام این دوران ( و این نکته ای که گفتم شاید در آن قسمت شما تکه ای از آن را شنیده اید) نکته ای که گفته ام این است که در تمام اسناد این دوران که من نگاه می کنم، هرگز ندیده ام که شاه عاملا یا عامدا کاری علیه ایران کرده باشد. به نظر من ایران را دوست داشت و خیر ایران را می خواست.

ولی همواره این را هم تکرار کرده ام که این، برای اینکه رهبر موفقی در يك کشور باشد کفایت نمی کند. شما بایستی دو کار دیگر را هم انجام بدهید. یکی اینکه آنچه که انجام می دهید، آن دستاوردهایی که دارید را باید بتوانید به شکلی به نسلهای آینده منتقل کنید. یعنی ملاک موفقیت يك سیاستمدار انجام یکسری اصلاحات يك شبه در تاریخ نیست. ملاک موفقیت يك سیاستمدار این است که، آیا می تواند تغییراتی انجام بدهد که ماندگاری دارد؟ از این جنبه می بینیم که اصلاحاتی که شاه کرد، از يك بابت ایران را سخت جلو برد، ولی از بابت دیگر فرجامش حکومت اسلامی ست و بایستی این دو را پیوسته با هم ارزیابی کرد. نکته ی دوم این است که کافی نیست يك نفر صلاح مملکت را بخواهد و کار را انجام بدهد، مهم آن است که در آن مملکت قانون وجود داشته باشد، در آن مملکت خیرخواهانه دیگری برای مملکت وجود داشته باشند. گرفتاری شاه این بود که فکر می کرد، فقط او صلاح مملکت را می خواهد. دقیقتر بگویم فقط اوست که صلاح مملکت را می داند. و اینکه در تمام این اسناد ما جایی پیدا نکردیم و یا من دست کم پیدا نکردم که، عاملا و عامدا علیه ایران قدمی بردارد. این بدین معنا نیست که این خطا را مرتکب نشده که فکر می کرد، به نظر من بخصوص در ۱۰ یا ۱۵ سال آخر، که تنها کسی که صلاح مملکت را می فهمد، تنها کسی که می داند چطور به آن آینده ی مطلوب برسد، شخص شاه است. و این اشتباه بسیار نادرستی بود، هم خلاف قانون اساسی بود و هم خلاف عقل متعارف است و هم بالمآل دیدیم که به کجا انجامید.

دوچیه وله: ولی فکر نمی کنید، اینها دال بر این نیست که بتوانیم وی را وطن پرست بنامیم؟ باید پرسید، معیار وطن پرستی چیست؟ سوال اینجاست که وطن پرستی شاه از چه سیاقی بود: از سیاق آدولف هیتلر و استالین بود، یا از سیاق ژنرال فرانکو و یا کمال آتاتورک، از سیاق دکتر محمد مصدق، گاندی، نهرو و یا از سیاق قوام نکرومه و نلسون ماندلا؟ بهرحال شاید به تمامی اینها بتوان گفت که به نوعی وطن پرست بوده اند. همه ی این شخصیتها برای آرمانهایشان چه ارتجاعی بوده اند و چه پیشرو، از خودگذشتگی نشان داده اند. یعنی شیفته ی آرمانهایشان بوده اند. تا جایی که من اطلاع دارم، کمال آتاتورک و ژنرال فرانکو به هنگام مرگشان حتا يك خانه از خودشان به جا نگذاشتند. ژنرال فرانکو که خود اعتراف می کرد فاشیست است، و هنوز هم در اسپانیا هواداران زیادی دارد، در زمان مرگش تنها يك دختر از خودش به جا گذاشت و دولت و پارلمان وقت مدتها بحث می کردند که آیا برای این تنها بازمانده اش، که دخترش بود، می توانند خانه ای بخرند یا نه؟ زیرا که فرانکو تا هنگام مرگش در يك کاخ زندگی می کرد که متعلق به دولت بود. آیا وطن پرستی شاه بر این سیاق بود؟ اصولا معیار وطن پرستی چیست؟ چون هرکسی به آب و خاکی که در آن بزرگ شده، دلبستگی دارد و این در مورد يك کشاورز و يك دهقان هم صدق می کند. این يك ویژگی انسانی ست. منظورم این است که ملاک و سنجی وطن پرستی را در چه می بینید؟ آیا درجه ای از

خودگذشتگی و فداکاری را نباید جزئی از این خصلت دانست؟ آیا شاه پیش از آنکه شیفته وطن اش باشد، شیفته خود نبود؟

عباس میلانی: شما دوباره با آن نحوه ی تفکری که خودتان دارید، می خواهید از من سوال بکنید که با نحوه ی تفکر من سازگاری ندارد. من هرگز، هرگز هیچ جا نمی گویم که شاه وطن پرست بود. برای اینکه تمام تلاش من، چه در نوشتن کتاب هویدا و چه در نوشتن در مورد شاه، این است که نشان بدهم این نوع قضاوتها، این نوع برخوردها، برخوردهای سرسری با تاریخ است. به نظر من در مورد هیچ شخصی با يك کلمه نباید قضاوت کرد. گروههای سیاسی، ایدئولوژیها مایلند آدمها را با يك چوب برانند. برای اینکه آنها می خواهند جهان را ساده بکنند. کار مورخ، کار کسی که می خواهد حقیقت تاریخ را بشناسد، به نظر من درست عکس این است. کار ایدئولوژی این است که شاه را به يك چوب براند و بگوید که او وطن فروش بود، یا وطن پرست بود، اگر ایدئولوژی سلطنت طلب است و یا اگر ایدئولوژی، مثلاً ایدئولوژی چپ است، بگوید وطن فروش بود. کار يك مورخ این است که نشان بدهد سایه روشنهاى این قضیه کجاست؟ و تمام تلاش شما با نوع سوالی که می کنید، این است که من را برگردانید به قضاوت ایدئولوژیک که من مایل به انجام قضاوت و یا بحث ایدئولوژیک نیستم. من تلاشم این است که بگویم، اگر شخصیت شاه را از مجرا و منظر تاریخی نگاه بکنیم، پیچیدگیهای متعددی در این شخصیت است که این نوع قضاوتها را بر نمی تابد. و مفهوم وطن پرست هم، دوباره تکرار می کنم، به شکلی که شما می گوید، به شکلی که شما استفاده می کنید هرگز مورد استفاده من نبوده است. تمام تلاش من این است که احراز بکنم از این که هیچ نفری را با يك جمله، با يك عبارت و یا يك واژه در مورد او قضاوت نکنم. «

من در این نوشته قصد ندارم با آقای بهنود وارد این جدل بشوم که آیا کتاب " معمای هویدا " ، و یا کتاب " زندگی نامه دویست نفر و يك نفر " که در دست نگارش است ، چون ، جزو کتاب های " آکادمیک " (دانشگاهی) هستند ، پس ، کمبود و احتمالاً، عیب و نقصی نداشته و نخواهند داشت ؟! آیا هر کتاب تاریخی و سیاسی ، که از سوی مؤسسات دانشگاهی آمریکا انتشار پیدا می کنند ، حتماً بدون در نظر گرفتن منافع و اهداف کلی سیاست دولت آمریکا ، تنظیم و تدوین می شوند ، با توجه به این واقعیت که هر ساله ، بودجه های سر سام آوری ، هزینه برنامه های تبلیغاتی آن دولت ، برای تحمیل توده های مردم در سراسر جهان از جمله خاورمیانه ، می شود ؟!

من در رابطه با محتوی کتاب " معمای هویدا " ،کوچکترین قضاوتی در نوشته خود تا کنون نکرده ام ، چون مطالب آن کتاب به بحث این نوشته کمتر ربط دارد . و این را هم می دانم که آقای مسعود بهنود بخوبی بر این امر آگاهی دارند که بعضی از مؤسسات علمی ، از جمله مؤسسات دانشگاهی آمریکائی ، که همگی " مؤسسات آکادمیک " هستند ، برای نگارش یک کتاب ، مثلاً ۵۰۰ هزار دلار و شاید بیشتر هزینه می کنند ! و در بعضی موارد سعی دارند که " کتاب هایی " ، بصورت دلخواه و هدفمند ، برشته تحریر در آید و تا کنون ، کتاب های زیادی نیز به این سبک و شیوه کار ، انتشار پیدا کرده است. مسئله ای که اگرچه بحث و حتی روشنگری در باره آن مهم است ، ولی ، موضوع بحث این نوشته نیست .

اما مسئله ای که برای من مهم است ، و آن اینکه فردی همچون دکتر عباس ( ملک زاده ) میلانی که روزی یکی از فعالین جوان کنفدراسیون جهانی ، و همچنین از طرفداران آقای دکتر کوروش لاشائی و اندیشه مائوتسه دون بود، که همچون دکتر لاشائی ، به دوستان سیاسی خود پشت کرد ، و به ساواک و آقای پرویز ثابتی دست همکاری داد ، و بنابر دستور

ساواک علیه کنفدراسیون جهانی و اعضای آن سازمان ، "کتاب " نوشت و کمک کرد تا "ساواک " مدعی شود که از " اسرار فعالیتهای کنفدراسیون دانشجویان ایرانی " پرده برداشته است . در حالیکه کنفدراسیون جهانی دانشجویان ایرانی ... تشکیلاتی علنی بود، که هیچ یک از فعالیت هائی که بنام آن تشکیلات و از سوی آن ، انجام می گرفت، بر هیچکس پوشیده نمی ماند ، مگر اینکه هیئت دبیران تصمیم به اشغال یکی از سفارتخانه های شاه را ، که به شعبه های ساواک تبدیل شده بودند ، می گرفت ، آنهم بخاطر اعتراض به اعدام اعضاء و طرفداران سازمانها ی چریکهای فدائی خلق ، مجاهدین خلق، آرمان خلق ، حزب توده ، گروه فلسطین ... و دیگر مبارزین و مخالفین حکومت استبدادی حاکم بر ایران. که آنهم پس از اشغال سفارتخانه شاه بر همگان آشکار می شد که چه اتفاقی رخ داده است و آن اشغال و روشنگری بچه خاطر صورت گرفته است. فراموش نکنیم که کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی - اتحاد ملی ، یک تشکیلات پلورالیستی بود که بخشی از اعضاء آن همچنین عضو سازمان های سیاسی وابسته به نیروهای مخالف رژیم شاه بودند ، که هر یک از آن سازمانها ، بلوک ( فراکسیون ) خود را در کنفدراسیون جهانی ... داشت. در کنفدراسیون ... مابین بلوک ها ، رقابت شدیدی وجود داشت . رقابت بلوک ها ، باعث می شد تا هر نوع مسائل پشت پرده و یا تخلفی که اگر صورت گرفته بود، بزودی آشکار ، افشاء و بر ملا گردد . تشکیلات کنفدراسیون، اصولاً، "اسراری" نداشت که از سوی آقای عباس ( ملک زاده ) میلانی و جواسیس ساواک ، افشاء گردد!

جناب عباس ( ملک زاده ) میلانی ، با توسل به دروغ و نیرنگ و نه بر پایه مدرک و سند ، به ساواک شاه کمک کرد تا ساواک ، " حکم " صادر کرد که " کنفدراسیون عرصه رقابت سازمانهای اطلاعاتی غرب و شرق بوده است " ، " کنفدراسیون مرکز تربیت جاسوسان متخصص و حرفه ای بوده است " . در حقیقت ، آن جناب در باره فعالیت های کنفدراسیون جهانی بطوری قلم فرسائی کرد که ، رژیم وابسته به امپریالیسم شاه ، رژیمی که فراماسیونرها و مستشاران نظامی آمریکا و مأمورین سیا و موساد، سمت و سوی سیاستش را تعیین می کردند ، مدعی شود که فعالیت ها و مبارزات کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی، " ضد ایرانی " است . در حالیکه وابستگی محمد رضاشاه پهلوی به بیگانگان بحدی بود که حتی نتوانست کوچکترین مقاومتی از خود در مقابل " دستور " یک ژنرال آمریکائی ( ژنرال رابرت هویزر ) ، که از شاه شاهان خواست تا خاک ایران را ترک کند ، نشان دهد ، و با چشمان اشک آلود ، ایران را برای همیشه ترک نمود.

آقای مسعود بهنود بعنوان یک روزنامه نگار مطلع ، در رابطه با ساواک و کارمندان آن دستگاه بخوبی اطلاع دارند ، که سرنوشت مأمورین آن دستگاه جهنمی ، چه روندی را بعد از سقوط رژیم شاه طی کرد . چون خود در آن مورد مطالب نوشته اند و به روشنگری دست زده اند.

پس از سرنگون رژیم شاه ، جز یکی دو " شوی تلویزیونی " ، تعدادی از مأمورین ساواک ، بدون اینکه یک دادگاه علنی ، بر پایه قوانین بین المللی و در نظر گرفتن ، حقوق بشر - همان حقوقی که در زمان رژیم شاه ، ما کنفدراسیونی ها، تمام سازمان ها و احزاب و حتی آیت الله خمینی و بخشی از روحانیت ، بعنوان مخالفین رژیم شاه خواستار محترم شمردن آن بودیم و به زیر پا گذاشتن آن از سوی رژیم شاه اعتراض داشتیم - ، به تمام اعمال و کردار آنها رسیدگی کند و در واقع پرده از جنایات و عملکردهای غیر انسانی رژیم شاه برداشته شود ، اعدام شدند و بر بسیاری از مسائل پشت پرده سرپوش گذاشته شد!

لیست روحانیونی که با سازمان امنیت همکاری می کردند ، توسط آقای دکتر ابراهیم یزدی - دبیر کل کنونی سازمان نهضت آزادی ایران - ، که در آن زمان یکی از نزدیکان و مشاورین آیت الله خمینی بود ، به مقام رهبر انقلاب تحویل داده شد و مردم ایران کمتر از اسامی روحانیون سازمان امنیتی با خبر شدند. بخشی از مأمورین سازمان امنیت در خدمت رژیم جدید اسلامی مشغول به کار شدند و برخی از مأمورین عالیرتبه ساواک ، همچون آقای پرویز ثابتی - همان فردی که به دکتر عباس (ملک زاده) میلانی، مأموریت داده بود تا " **کتاب " علیه کنفدراسیون بنویسد ، و در واقع گوشه ای از تاریخ معاصر ایران را آنطور که " ساواک " صلاح می دانست، تحریر کند . حتماً فراموش نکرده ایم که همین جناب پرویز ثابتی با شوی** تلویزیونی خود از نابودی آخرین هسته های مقاومت و اپوزیسیون صحبت می کرد و همچون آقای داریوش همایون نقش بزرگی در رادیکال کردن فضای سیاسی حاکم بر جامعه در زمان رژیم شاه داشت. اما امروز بعنوان یکی از گردانندگان بخشی از اپوزیسیون سلطنت طلب در خارج از کشور مجدداً مشغول فعالیت می باشد و از حمایت علنی بخش بزرگی از وسایل ارتباط جمعی ، بخصوص بعضی از روزنامه نگاران ، برخوردار است .

با توجه به مسائلی که در باره سازمان امنیت شاه اشاره رفت ، ضروریست در آن رابطه متذکر شد ، زمانیکه رژیم آلمان شرقی ( " د - د - ا - ر " جمهوری دمکراتیک آلمان ) ، از هم متلاشی شد ، پرونده های سازمان امنیت ( اِشتازی ) آن کشور ، حکایت از آن امر داشت که بخش بزرگی از مردم آن کشور ، در اثر فشار و تضيیقات ، مجبور به همکاری با " اِشتازی " شده بودند . در بین مأمورین " اِشتازی " ، ورزشکار ، پرفسور دانشگاه ، معلم مدرسه ، اعضاء خانواده و فامیل ، کارگر کارخانه ، کشاورز ، کارمند اداره ، کشیش کلیسا، عضو حزب کمونیست ، ارتشی ، فروشنده ، پرستار بیمارستان ، پزشک ، قاضی ، وکیل دادگستری ، روزنامه نگار ، نویسنده ، از جمله رئیس " انجمن قلم " آن کشور و ... وجود داشت . پس از داغان شدن آن سیستم حکومتی و متحقق شدن وحدت آلمان ، بسیاری از این همکاران و جواسیس اِشتازی ، علناً اعلام شرمندگی از اعمال گذشته خود کردند و از مردم ، بخصوص کسانی که علیه آنها پرونده سازی کرده بودند ، معذرت خواستند. البته عده ای هم بکلی رابطه خود را با اِشتازی ، حاشا کردند!

اما ، برعکس همکاران و مأمورین سازمان امنیت " د - د - ا - ر " ( اِشتازی ) ، جناب دکتر عباس (ملک زاده) میلانی ، تا کنون یک سطر در این باره ننوشته است که چرا به تحریر چنان " **کتابی** " ، علیه کنفدراسیون جهانی و فعالین کنفدراسیون دست زده است، و آنهمه دروغ و تهمت را " **سرسی** " ، علیه کنفدراسیون جهانی و فعالین اپوزیسیون ایران ، بهم بافته است و در واقع " **ردالت** " ، و " **بی وجدانی** " را پایه " **قضاوت** " خود ، قرار داده است. **آیا او مقصر است و یا بی تقصیر و در واقع قربانی رژیم شاه ؟** در رابطه با عملکرد چنین شخصی ، این سؤال بدرستی مطرح است که آیا می توان به " **قضاوت** " چنین فردی در باره رویدادهای تاریخی وطنمان ایران ، به صرف اینکه بجای سازمان امنیت ایران - ساواک ، یک مؤسسه دانشگاهی آمریکائی وظیفه نگارش این کتاب را به او محول کرده است ، اعتماد کرد ؟.

این سؤال برای بسیاری از جمله من مطرح است که چرا و بجه دلیل یک مؤسسه دانشگاهی آمریکائی چنین هدف مشخصی را دنبال می کند و آنهمه مخارج را برای نگارش این کتاب ، متقبل می شود ؟



چنین شایع است که دولت آمریکا نه تنها رادیو و تلویزیون ، حتی سایت های اینترنتی براه انداخته است ، آنها نه بعنوان یک سایت اینترنتی وابسته به مقامات آمریکائی، بلکه بنام ایرانیان که گویا ، شیفته آزادی و دموکراسی هستند ! اگر این خبر صحت داشته باشد و شایعه نباشد ، آیا چنان اعمالی، بدین خاطر نیست تا سیاست معین و مشخصی را در بین ما ایرانیان از کانالهای مختلف تبلیغ کنند ؟ مسائلی که حتماً باید در باره آنها سخن گفت و به بحث و تبادل نظر پرداخت .

عده ای از ایرانیان ، صحبت از "**جامعه باز**" می کنند . ولی روشن نیست که چرا بجای بحث با نظرات مخالف و روشنگری در آنمورد ، با تمام قدرت سعی در جلوگیری از طرح آن نظرات را دارند و حتی زمانیکه آن نظرات ، بر خلاف میل آنها در افکار عمومی مطرح شدند ، بجای کمک به روشن کردن سئوالات و مسائل مورد بحث ، در جهت منحرف کردن موضوع بحث عمل می کنند و کوشش بر سرپوش گذاشتن بر واقعیات می نمایند ؟

جناب دکتر عباس میلانی در رابطه با نگارش کتاب ساواک علیه کنفدراسیون ، حد اقل یک توضیح به خوانندگان خود بدهکار است . و آن، اینکه، چرا در همکاری با ساواک ، در باره کنفدراسیون جهانی و فعالین سیاسی ، آنچنان بی مسئولانه "**قضاوت**" کرد و در واقع سرنوشت زندگی خود را به "**معمائی**" تبدیل نمود. بدون اینکه ایشان در مرحله اول سعی کند به این "**معمای دکتر عباس (ملک زاده) میلانی**" پاسخ دهد ، در مصاحبه با رادیو صدای آلمان از چگونگی "**قضاوت**" خود در "**باره معمای شاه**" صحبت کرده است! او می گوید:

" ... برای اینکه تمام تلاش من، چه در نوشتن کتاب هویدا و چه در نوشتن در مورد شاه، این است که نشان بدهم این نوع قضاوتها، این نوع برخوردها، برخوردهای سرسری با تاریخ است. به نظر من در مورد هیچ شخصی با يك کلمه نباید قضاوت کرد. گروههای سیاسی، ایدئولوژیها مایلند آدمها را با يك چوب برانند. برای اینکه آنها می خواهند جهان را ساده بکنند. کار مورخ، کار کسی که می خواهد حقیقت تاریخ را بشناسد، به نظر من درست عکس این است. کار ایدئولوژی این است که شاه را به يك چوب براند و بگوید که او وطن فروش بود، یا وطن پرست بود، اگر ایدئولوژی سلطنت طلب است و یا اگر ایدئولوژیست، مثلاً ایدئولوژی چپ است، بگوید وطن فروش بود. کار يك مورخ این است که نشان بدهد سایه روشنهای این قضیه کجاست؟ و تمام تلاش شما با نوع سوالی که می کنید، این است که من را برگردانید به قضاوت ایدئولوژیک که من مایل به انجام قضاوت و یا بحث ایدئولوژیک نیستم."

جناب بهنود ، بجای اینکه از اعتراض من به نویسنده "**کتاب معمای هویدا**" ، در باره نگارش کتاب علیه "**کنفدراسیون ...**" پشتیبانی نمایند ، و کمک کنند تا آقای عباس (ملک زاده) میلانی ، همانطور که در بالا اشاره کردم ، همچون جواسیس و همکاران "**اِشتازی**" ، از مردم ایران بخصوص اعضای کنفدراسیون جهانی و همچنین دوستان سابق سازمان سیاسی خود معذرت بخواهد و توضیح دهد که چرا و در چه رابطه ای دست به آن کار زد ، با وجود آشنائی که خود به سابقه فعالیت آقای دکتر عباس (ملک زاده) میلانی ، دارند - همانطور که در نوشته قبل هم، اشاره رفت - ، مدعی می گردند : "**... در داخل کشور با همه بند و منع ها که هست جوانان به راه افتاده و یاد بزرگان بزرگ و اهالی اندیشه و عمل را گرمی می دارند. کتاب ها می نویسند از خرافه های تاریخ معاصر. نسل تازه با هزار زحمت دارد می کوشد رازهای عقب افتادگی ایران را در لابلای واقعیت ها پیدا کند. از همین رو کتاب هائی اکادمیک درباره تاریخ ایران که با سند نوشته می شود فراوان خواستار دارد. کتاب هائی مانند معمای هویدای جناب عباس میلانی چندین هزار می فروشد."**

من در تفسیر نقل قول بالا و بعضی از واژه هائی که در نگارش آن جملات ، مورد استفاده آقای بهنود قرار گرفته است ، از جمله ، واژه " خرافه " ، در نوشته قبل توضیحاتی دادم و نوشتم که جناب بهنود ، سعی کرد بجای پاسخ به سؤال و اعتراض من ، بحث را منحرف کند. ولی ضروریست در رابطه با نقل قول بالا متذکر شد که آقای مسعود بهنود ، از کتابی که " ساواک " علیه کنفدراسیون جهانی دانشجویان و محصلین ایرانی - اتحادیه ملی ، چاپ کرده بود ، اطلاع کامل و دقیق داشت . چون امکان دارد که آقای بهنود فراموش کرده باشند که چنین " کتابی " اصولاً وجود داشته است ، من در اینمورد توضیحاتی را برای روشن شدن مسئله ضروری می دانم. که در زیر به آن اشاره می کنم .

در این مورد مشخص ، توجه آقای بهنود را به " نامه سازمان اطلاعات و امنیت ملی ایران - محرمانه - بتاريخ ۱۳۵۸/۴/۱۱ ، خطاب به - آقای مسعود بهنود سردبیر مجله تهران مصور - موضوع - ( اتحاد نا مقدس با ساواک ) به امضاء سرگرد توپخانه نورالدین گلپایگانی " ، جلب می کنم . همان نامه ای که ، بنام سازمان امنیت جمهوری اسلامی ، از ایشان - مسعود بهنود - خواسته شده بود که " در موضوعات سیاسی دخالت " نکنند و آن جناب سرگرد در نامه مزبور نوشته بود " ... در پاسخ مقاله مندرج در مجله شماره ۲۳ تهران مصور مورخ ۱۳۵۸/۴/۱۳۵۸ ، کتاب پیوست را بحضورتان تقدیم تا با مطالعه آن نسبت به حقایق موجود آگاهی بیشتری یابید ... " . ( تکیه از من است . )

جناب بهنود نامه مقام امنیتی جمهوری اسلامی را ، در آنزمان در اختیار افکار عمومی قرار داد و طی مقاله ای ، تحت عنوان " ساواک تازه متولد شد! " ، " آقای بازرگان ! چشم شما روشن " ، در اعتراض به نامه سرگرد توپخانه نورالدین گلپایگانی دست به روشنگری زد . در پایان آن مقاله ، یک تبصره و سه توضیح آورده شده بود . که من در اینجا به نقل سه توضیح آن می پردازم ، چون به موضوع بحث ما ، ربط پیدا می کنند.

" توضیح ۱ - بر دولت است [ دولت موقت مهندس مهدی بازرگان ] که پاسخ بدهد، آیا این سازمان را که می گویند زیر نظر یکی از معاونان تازه نخست وزیر فعالیت آغاز کرده ، به رسمیت می شناسد ، یا نه. آیا اینهم از افعالی است که فردا دولت انجام می دهد و دولت از آن بی خبر است؟ و یا اینکه اصلاً ، به امید خدا ، نامه جعلی است و واقعی نیست . اینشالله.

توضیح ۲ - کتابی که در متن به آن اشاره شده ، بهترین نشانه برای شناختن شباهت های ناگزیر بین این دو سازمان ( ساواک و ساوامان ! ) است . چرا که کتابی است که در اسفند ۲۵۳۶ !! توسط ساواک [ بقلم عباس ( ملک زاده ) میلانی ] نوشته شد زیر عنوان " کنفدراسیون دانشجویان ایرانی " و در تمام صفحات آن ، چنان که افتد و دانی ، تمام جریانهای مخالف رژیم در خارج از کشور را به جایی در دنیا بند کرده اند. و معلوم نیست اینها که کتاب ساواک برایشان مستندی است که همراه نامه میفرستند چرا صفحات ۵۰ تا ۵۵ آنرا بریده اند. مگر میشود کتابی تمام صفحاتش درست باشد ، جز چند صفحه اش ؟

توضیح ۳ - مطلبی که ظاهراً باعث نوشتن این نامه شده، مقاله وار آقای کاوه گلستان بود در شماره ۲۳ تهران مصور زیر عنوان " اتحاد نا مقدس با ساواک " در باره " شو امنیتی " آقای تهرانی و شرکاء . فاعتبروا... "

با توجه به توضیحاتی که رفت ، این سؤال در مقابل آقای مسعود بهنود قرار دارد که ، چرا و بچه دلیل باید بر گذشته آقای دکتر عباس (ملک زاده ) میلانی ، سرپوش گذاشت ؟



۸. جالب اینکه آقای بهنود که بخاطر کمک به نگارش یک زندگینامه جدید سیاسی ، برای آقای داریوش همایون ، از جوّ ضد مذهبی که جناح تمامیت خواه رژیم برهبری مقام رهبری جمهوری اسلامی ، آیت الله سید علی خامنه ای ، در اثر اعمال و کردار خود در بین مردم ایران بوجود آورده اند ، و روز بروز بخاطر حفظ و گسترش منافع جناحی خود، آنرا تشدید می کنند، علیه "مذهبی" بودن جلال آل احمد دست به تبلیغات زد ، در حالیکه خود در اوائل انقلاب ، یعنی ۹ سال پس از مرگ جلال آل احمد در مجله فردوسی، در مقاله ای تحت عنوان "چطور ما مخالف شدیم" ، بدفاع از "مظهر عدل اسلام علی" و " نهضت ما حسینی" ، پرداختند . بدون اینکه در هنگام نگارش مقاله اخیر خود در وصف " تجدد و مدرنیسم" آقای داریوش همایون ، باین مسئله هم فکر کنند ، مگر بیچاره جلال آل احمد چیز دیگری ، جز این نوع مسائل ، که ایشان در مجله فردوسی نوشتند ، می گفت ؟ وانگهی محتوی نظرات جلال آل احمد چه تفاوت کلی با نظرات نیروهای معروف به "ملی - مذهبی" و یا افرادی همچون **سید محمد خاتمی** و در واقع "**روشنفکران و نیروهای دینی**" ، طرفدار "**مردم سالاری دینی**" ، دارد ؟

در آلمان در ایران هنوز، کمتر کسی به ارزش "**جدائی مذهب از دولت**" ، بعنوان یکی از پیش فرضهای تحقق "**نظام دموکراسی**" ، اعتقاد داشت و در رابطه با آن مسئله، روشنگری و تبلیغ می کرد. البته بودند افراد و سازمان هایی که مذهب را بطور کلی نفی می کردند و "**نظام دموکراسی**" حاکم بر کشورهای غربی را "**دموکراسی بورژوائی**" ، تلقی می نمودند و آنرا تائید نمی کردند!

قانون اساسی مشروطیت همچون قانون اساسی جمهوری اسلامی، بر این امر تاکید داشت که: "**مذهب رسمی ایران اسلام و طریقه حقه جعفریه اثنی عشریه است**" ( اصل اول متمم ) ، روحانیت شیعه "**حق وتوی**" قوانین تصویب شده از سوی نمایندگان مجلس شورای ملی را دارد ( اصل دوم متمم قانون اساسی مشروطیت) . نه تنها پادشاه می بایستی طبق اصل اول و اصل سی ونهم متمم قانون اساسی دارای "**مذهب جعفری اثنی عشری**" باشد ، همچنین موظف بود در ترویج آن سعی و کوشش نماید. نخست وزیر و تمام وزرا نیز می بایستی طبق اصل پنجاه و هشتم ، "**مسلمان**" باشند. در واقع بخشی از نظرات و عقاید "**مشروعیت**" خواهان ، از جمله شیخ فضل الله نوری در قانون اساسی "**مشروطیت**" متحقق شده بود . بیشتر مبارزه با رژیم شاه در آن زمان بر محور خواست اجرای قانون اساسی و اعتراض به پایمال شدن آن ، دور می زد و نه تغییر اصول قانون اساسی !

آقای مسعود بهنود در باره برداشت خود از "**اسلام**" ، در اوائل انقلاب، در مجله تهرانمصور نوشته اند :

" ... این تصویر دل می سوزاند. گاه از خود می پرسیم : چرا ؟ . نمی دانید چه سخت است برای آنها که سالها - دست کم در دل - آرزوی ساقط شدن شاه و کارگزارانش [ آیا جناب داریوش همایون هم جزو "کارگزاران" رژیم بود ؟ ] را داشتند ، که می بینند آن سفاک رفت ، آن رژیم منحط ، به همت والای خلقهای زیر ستم ایران به زباله دادن تاریخ فرستاده شد ، و باز ما در جستجوی کلمات پر ابهام و اشاره برای رساندن اعتراض خودیم . باز ما در صف مخالفان قرار گرفته ایم ، مخالفیم - چه ، جرات کنیم بنویسیم - اگر نهراسیم - بدا به آن روز که حرکتی ضد آزادی و قوانین شداد و غلاظ به نتیجه برسند و معترض باشیم و نتوانیم بنویسیم و دوباره در لاکه بخریم که بیش از ۲۰ سال به زندگی در آن مشغول بودیم ... ] صحبت از همان دورانی است که بیچاره جلال آل احمد و عده ای از نویسندگان ... علیه

سانسور و بخاطر برقراری حاکمیت قانون در ایران مبارزه می کردند و جناب مسعود بهنود " تجدد و مدرنیسم " را در همکاری با آقای داریوش همایون در " مکتب آیندگان " ، " انتخاب " کرده بود [ تصویری که از اسلام داشتیم ، مهربان و بخشنده ، رحیم و پر گذشت بود، این تصویر با دیدن آقای خلخالی خدشه دار شده است.

ما پیش از شناختن آقای خلخالی اسلام را دین بخشش و گذشت و عطوفت می دانستیم ، مظهر عدل اسلام علی بود. آن که بخشایشش مرز نمی شناخت ، دوست و دشمن نمی شناخت. اسلام را دین سازندگی ، نه تخریب . گذشت ، نه کینه. راهنمایی ، نه مجازات. می دانستیم.

همه با دادگاههای انقلاب و با هدف تشکیل آن موافقت . اما در عین حال نمی توانند سئوالاتی را که در باره این دادگاهها در ذهن نقش می بندد، پاسخ گویند. از جمله این که چطور در حالی که بسیاری از وزیران هویدا و آموزگار که به نادرستی هم مشهورند ، هنوز زنده اند - آزاد یا در بند - با آن عجله وزیر اصلاحات خوش قلب و همیشه مخالف شریف امامی کشته می شود... [ در زمان دوران سلطنت شاه ، وزارت خانه ای بنام وزارت " اصلاحات " وجود نداشته است ، شاید منظور آقای بهنود از این وزارتخانه ، همان وزارتخانه ای باشد که قبلا در اختیار آقای داریوش همایون قرار داشت ، وزارتخانه " اطلاعات و جهانگردی " که در کابینه شریف امامی ، بعهده مرحوم دکتر محمد رضا عاملی تهرانی قرار گرفت ، وزیری که اعدام شد .

متد بازی با الفاظ ، که یکی از خصوصیات " مکتب آیندگان " می باشد ، و من در نوشته قبل به آن اشاره کردم ، سبب شده است تا آقای بهنود در اعتراض به اعدام وزیر کابینه شریف امامی ، ناخواسته مطالبی در رابطه با وزرای هویدا و آموزگار که اعدام نشده بودند ، بقلم بیاورد ! توجه شما را به محتوی نوشته ایشان که در با لا نقل شد و من در زیر آنها خط کشیده ام ، جلب می کنم.]

اسلامی که می خواستند و می خواستیم [ تفاوت آن با اسلام مورد نظر جلال آل احمد در کدام اصول و مسائل بود ؟ ] ، چنین نا مهربان نبود ، سر نوشتش در دست اینها که هست نبود. مخالف آزادی نبود، مخالف احزاب نبود ، مخالف گذشت و عفو نبود ، اهل شکنجه نبود، با اهل کتاب و اندیشه و قلم بد نبود ، آنچه در جمع مسلمانان منقد قانون اساسی عنوان می شود ، در سیاستش جا نمی گرفت. حسونت نداشت . مظهرش قطب زاده و سانسور نبود. قدرت طلبی ذره پی در آن جا نداشت. همه آنها که فریاد می زدند " نهضت ما حسینی " چنین می اندیشیدند که آن ادب و متانت و بزرگواری که در مراجع تقلید دیده بودند ، مظهر اسلام است : آیت الله شریعتمداری ، آیت الله طالقانی و ... کسی تصور نمی کرد ، بعد از پیروزی مظهر این حکومت شخصی باشد که در تلویزیون بنشیند و به کثیف ترین کلمات و لغات و با نحیف ترین برداشت ها با مسایل روبرو شود و مدام نیز بکوشد که یاد آور شود " من منصوب امام هستم " " عضو شورای انقلاب " " موثر در رهبری و تصمیم گیری " ...

... ما هنوز از شرمندگی این که در دوران اختناق شاه زنده ماندیم و تحمل کردیم و آن عزیزان دلاور که می دانید زیر شکنجه شهید شدند [ حتماً منظور همان طرفداران و اعضاء سازمان های فدائیان خلق ، مجاهدین خلق ، آرمان خلق ، تشکیلات معروف به گروه فلسطین ، حزب توده ، سازمان انقلابی حزب توده... که امروز از سوی افراد " خوش فکری " ، آنهم ، بخاطر توجیه حکومت استبدادی شاه که این حضرات از آن بنام " حکومت مطلقه روشن بین " نام می برند ، متهم به سد شدن پیش رفت جامعه در دوران آریامهر شده اند . ] ، بیرون نیامده ایم. این شرمندگی با ما می ماند . آنرا تکرار نمی کنیم. تحمل و دم بر نیاوردن ، بهر بهانه ، شرم آور است. ملت دوبار ما را نمی بخشد. ما حرفمان را می زنیم. " ( تکیه همه جا از من است )

گمان دارم مطالبی که از آقای مسعود بهنود ، در رابطه با موضع و عقاید ایشان در باره " نظرات مذهبی" و ماهیت " کار گزاران رژیم شاه" نقل شد ، آنقدر گویا هستند که احتیاج به هیچگونه تفسیری ندارند .

ولی در این مورد ، این تذکر لازم است ، منظور از نقد نظرات و عقاید دگر اندیش ، همانطور که در نوشته های قبل نیز متذکر شدم، نباید بعنوان دشمنی و یا بی حرمتی مخالفین نظری به یکدیگر تلقی شود ، بلکه چنین برخوردهائی در خدمت اصلاح کردن نظرات و عقاید غلط ، حاکم بر جامعه است.

انسان " تجربه" را از اشتباهات خود و اشتباهات دیگران می تواند کسب کند ، بشرط اینکه ، زمانی که برایش روشن شد که آن نظرات و عقاید و یا بخشی از آن غلط هستند ، حاضر باشد از آن نظرات و عقاید غلط ، فاصله بگیرد ، و آنها را طرد کند و در جهت اصلاح خود بکوشد! اتفاقاً بخاطر شناخت نظرات غلط ، ما بین نیروهای دگراندیش بحث و گفتگو و جدل نظری در می گیرد.

برای بوجود آوردن "جنبش طرفدار دموکراسی" ، نمی توان از کره ماه ، انسان های "دمکرات و آزادیخواه" وارد جامعه ایران کرد ، بلکه ما ایرانیان ، باید با انتقاد از خود و آشنا شدن با "ارزش ها و عنصرهای تشکیل دهنده فرهنگ دموکراسی ، " ارزش های" که بهزیستی " انسان" و محترم شمردن "حقوق فرد" را ، بدون توجه به موقعیت اجتماعی ، سیاسی، اقتصادی ، خانوادگی ، جنسیت ، مذهب ، زبان و نژاد ، را ضمانت می کند ، در مرکز خواست های مبارزات و فعالیت های اجتماعی خود قرار دهیم ، و از این طریق در جهت بوجود آوردن آن چنان " جنبشی" ، عمل کنیم .

۹ - من در دوران مبارزات " کنفدراسیون جهانی ... " ، "جبهه ملی ایران در خارج از کشور" و "سازمان کارگر" و چه در اوائل انقلاب بهمن ۱۳۵۷ ، با تمام " ارزش های" تشکیل دهنده نظام دموکراسی بطور کامل آشنائی نداشتم ، برای مثال نمی دانستم که " جدائی مکتب و ایدئولوژی از دولت" ، برای اینکه "اصل فردیت" بتواند بعنوان محور سنجش و معیار " حقوق ملت" قرار گیرد ، امری ضروری است . اصولاً ، کمتر کسی خود را در آن زمان با خواست "جدائی مذهب از دولت" ، و " روشنگری" در این امر مشخص ، بخاطر تحقق " نظام دموکراسی" ، مشغول می کرد.

من در یک مقطع تاریخی، همزمان، مسئول انتشار سه نشریه سیاسی در خارج از کشور بودم، "شانزدهم آذر" ، " ایران آزاد" و "کارگر" . در آنزمان در هیچ یک از آن نشریات ، بطور مشخص ، چیزی در رابطه با " ارزش های" تشکیل دهنده " فرهنگ دموکراسی" و " نظام دموکراسی" موجود در جوامع غرب ، از جمله " جدائی مذهب از دولت" تبلیغ نکردیم . و یا ننوشتیم که با متحقق شدن قانون اساسی مشروطیت ، بخاطر حق ویژه ای که روحانیت شیعه در آن قانون اساسی برایش قائل شده اند ، و محور قرار گرفتن مذهب شیعه ۱۲ امامی در آن قانون، و تاکید بر این امر که قوانین تصویب شده در مجلس شورایی نباید در مخالفت با " قواعد مقدسه اسلام" باشد (اصل دوم متمم قانون اساسی مشروطیت) ، نمی توان به " نظام حکومتی سکولار" و " نظام دموکراسی" ، در ایران دست پیدا کرد. اصولاً مسئله ای بنام " سکولاریسم" ( غیر مذهبی و نه ضد مذهبی ) ، موضوع بحث ما و دیگر جریانات سیاسی ایرانی در آن زمان ، نبود.

ما کنفدراسیونیهایی از آن بخش از " روحانیت" ، که بنحوی در مبارزه علیه رژیم شاه شرکت می کرد ، حتی اگر آن مبارزه در بیان دوجمله علیه "یزید" و " معاویه" در بالای منبر مسجدی ، خلاصه می شد - چون ، ساواک ، در بعضی مواقع ، برای گوینده چنین کلماتی درد سر ایجاد می کرد - ، از آن جماعت ، بنام "روحانیت مترقی و مبارز" ، صحبت می کردیم. بخصوص که مبارزه آیت الله خمینی علیه قانون کاپیتولاسیون ، برای روحانیت ابهت

سیاسی ، اعتبار و محبوبیتی در بین روشنفکران ، حتی روشنفکران چپ ، با خود بهمراه داشت .

در کنگره های کنفدراسیون جهانی ... که جلسات آن علنی بودند و جز نمایندگان سازمان ها و واحد های محلی از کشورهای مختلف جهان ، هر ایرانی می توانست در آن شرکت کند ، برای "**روحانیت مترقی و مبارز**" ، پیام می فرستادیم. ولی آن بخش از "**روحانیت**" - که بخش بسیار بزرگی از روحانیت ایران را تشکیل می داد - ، که بدلائلی حاضر به شرکت در مبارزه سیاسی نمی شد، بغلط ، مورد طعن و لعن قرار می دادیم و بخاطر "**مشکل معرفتی**" ، که با آن روبرو بودیم ، آن بخش از "**روحانیت**" را ، "**روحانیون درباری**" ، خطاب می کردیم! اگرچه در بین آن جماعت ، همچنین روحانیون درباری و سازمان امنیتی هم وجود داشت .

این انتقاد بمن و در واقع به همه ما کنفدراسیونیها وارد است که چرا در آن زمان سعی نکردیم تا بکمک و یاری یکدیگر ، جوانب مختلف مقوله های سیاسی را روشن کنیم . و بیشتر خواسته های خود را فقط بصورت شعار ، آنهم ، بدون اینکه محتوی آن شعار ها کاملا روشن باشد ، مطرح کردیم . مسائلی که ، بنظر من با "**مشکل معرفتی**" و "**آگاهی سیاسی**" و در حقیقت کمبود دانش ما در باره "**نظام دمکراسی**" ، در آن مقطع تاریخی ربط داشت

و همچنین حاکم بودن رژیم مستبد شاه که بهیچوجه حاضر به اجرای قانون اساسی مشروطیت نمی شد ، پشتیبانی رهبران کشورهای غرب از رژیم های دیکتاتور و مستبد ، و مبارزات آزادیبخش در جهان سوم ، علیه سیاست های استعماری و امپریالیستی جهان غرب و رژیم های وابسته، در شکل گرفتن آن "**مشکل معرفتی**" ، و بی توجهی به "**ارزش**" های "**نظام دمکراسی**" بی تأثیر نبودند.

حال ممکن است که کسانی هم وجود داشته اند که با نظرات اکثریت افرادی که در آنزمان خط و مشی سیاسی و مبارزاتی را ، در کنگره های کنفدراسیون تصویب می کردند، در رابطه با بعضی مواضع سیاسی، همنظر نبوده اند . آن افراد، می توانند مدعی شوند که آن ها با "**مشکل معرفتی**" روبرو نبوده اند و نیستند. با توجه به این مسئله که برخی از افراد، اصولا برای دمکراسی حاکم بر کشورهای غربی، که آنرا "**دمکراسی بورژوازی**" می نامیدند، حقانیت و رسالتی قائل نمی شدند. اشتباه خواهد بود که این "**مشکل معرفتی**" که من از آن در این نوشته و دیگر نوشته های خود ، به آن اشاره کردم ، به افرادی که هنوز بر تعاریف گذشته خود تاکید می ورزند ، بسط داد !.

ما کنفدراسیونیها ، تنها نبودیم که به درک مسئله "**جدائی مذهب از دولت**" ، بعنوان یکی از پیش شرطهای ، تحقق "**نظام دمکراسی**" ، در آن زمان نرسیده بودیم . تمام نیروهای سیاسی ایرانی که خواستار اجرای قانون اساسی مشروطیت بودند نیز به این اصل "**جدائی**" - اصلی که امروز ما بین بخش بزرگی از نیروهای سیاسی به یک "**ارزش هویتی**" و یک "**خواست**" مبارزاتی تبدیل شده است - توجه نمی کردند و یا اصولا ، هنوز با آن آشنائی نداشتند ! تمام نیروهای چپ نیز برای "**نظام دمکراسی غربی**" ، رسالتی قائل نمی شدند و برخورد به تمام مسائل را بر پایه معیارهای ایدئولوژیکی و طبقاتی مورد بررسی قرار می دادند ، و روی این اصل ، "**اصل فردیت**" برای آنها ، نقش محوری نداشت.

ولی من بر این نظرم با توجه به تمام کمبود ها و اشکالاتی که من در بالا به آنها اشاره کردم ، به مبارزه ما علیه رژیم استبدادی محمد رضا شاه و نفی آن نظام استبدادی، در کل ، اگر چه آن مبارزه در دوران "**جوانی**" ما شروع شد ، ایرادی نمی تواند وارد باشد. بما ایرادی نمی تواند وارد باشد که چرا در نفی رژیم وابسته به امپریالیسم شاه، که تمام حقوق قانونی مردم ایران را لگد مال می کرد، کوشیده ایم. ما در جهت نفی "**نظامی**" ، مبارزه کردیم که

آقای مسعود بهنود ، بدرستی در نوشته خود در مجله فردوسی ، جایگاه آنرا در " زباله دان تاریخ " دانسته است.

من ، به دوران "**جوانی**" خود افتخار می کنم ! ولی همچنین بر این نظرم که از کمبود ها و اشتباهات آن دوران نیز باید پند گرفت ، جوانب مقولات و مسائل سیاسی را باید شناخت و توضیح داد و با تمام نیرو علیه "**بد آموزی**" مبارزه کرد . اتفاقاً در رابطه با این مسائل و تجربه از گذشته است که ما سوسیالیست های ایران در رابطه با "**حکم**" آقای بهنود در رابطه با "**تجدد و مدرنیسم**" آقای داریوش همایون و "**مکتب آیندگان**" ، توافق نداریم. من بر این نظرم که برای روشن شدن مسائل مورد اختلاف ، باید به بحث و گفتگو و روشنگری ، دامن زد. آنانکه از "**برخورد عقاید و آراء**" ترس دارند ، و آنهم بر پایه این استدلال که ، مبادا با طرح مسائل مورد اختلاف، ما بین صفوف نیروهای مخالف رژیم استبدادی ولایت فقیه، اختلاف بیفتد ، حتماً هدفشان از مبارزه ، فقط گرفتن "**قدرت حکومتی**" است و نه ، "**دمکرائیزه**" کردن جامعه ایران . بدون "**روشنگری**" و بدون پایبند بودن به "**ارزش**" های "**نظام دموکراسی**" ، متحقق کردن دموکراسی در ایران ، امری محال است. با نظراتی که آقای داریوش همایون در دوران شاه داشت ، بهیچوجه و در هیچ صورتی نتوان "**نظام دموکراسی**" بر ایران برقرار کرد!

۱۰ - برای من این سؤال مطرح است که چرا آقای بهنود ، نه "**بر دیوار**" آن دوره از فعالیت و مبارزات خود - دوران اعتراض به پایمال شدن حقوق مردم ایران از سوی حاکمین جمهوری اسلامی ، از سوئی و از سوی دیگر معذرت ایشان از مردم ایران بخاطر دورانی که در کنار افرادی همچون آقای داریوش همایون قرار داشته است - ، حاضر نشده است "

**یادگاری**" بنویسد !  
آن دوران - دوران اوائل پیروزی انقلاب - اگر چه با شکست روبرو شد ، ولی بیانگر نقطه عطفی در دوران مبارزات آزادیخواهی مردم ایران می باشد ، که در حافظه تاریخ ایران ثبت شده است .

ایشان نه تنها در آن دوران بر پایه امکانات خود ، نقش مثبتی ایفا کرده اند، همچنین فعالیت های ارزنده ای در طول مبارزات "**جنبش دوم خرداد**" ، علیه استبداد و دفاع از حقوق مردم ایران، انجام داده اند! حال یکمرتبه هوای دوران "**مکتب آیندگان**" را کرده اند ، و بخاطر برداشت غلطی که از "**نظام دموکراسی**" و "**ارزش**" های تشکیل دهنده آن نظام دارند و بی توجهی به این موضوع که، بین "**دفاع از حقوق دگراندیش**" و مبارزه "**با محتوی نظرات و عقاید دگراندیش**" ، تفاوت زیادی وجود دارد ، از دیگران می خواهند که همچون ایشان ، "**بر دیوار**" خانه مخروبه ی یکی از "**کارگزاران**" محمد رضا شاه ، "**یادگاری**" بنویسند ! گویا ، فراموش کرده اند که خود، از شاه ، بنام "**سفاک**" و از رژیم اش ، "**رژیم منحط**" یاد کرده اند و جایگاه آنرا در "**زباله دان تاریخ**" دانسته اند !

ادامه دارد

دکتر منصور بیات زاده

۳۱ اردیبهشت ۱۳۸۳ برابر با ۲۰ ماه مه ۲۰۰۴

[Socialistha@ois-iran.com](mailto:Socialistha@ois-iran.com)

